

دنیا باربارا

رومولو گایه گوس

نازنین نوذری



نوروز هنر

۱۳۸۶

دنیا باربارا

ناشر موسسه فرهنگی هنری نوروز هنر
تولید مشترک با سفارت جمهوری
بولیواری ونزوئلا در تهران • نوشته
رومولو گایه گوس • ترجمه نازنین نوذری •
طرح جلد عسل هاشمی • ویرایش کینا
کرکانی • شابک ۸-۲۸-۷۱۰۹-۹۶۴ • چاپ اول
۱۳۸۶ • بها ۵۵۰۰۰ ریال • شمارگان ۱۲۰۰
تهران صندوق پستی ۱۵۳-۱۴۸۷۵
تلفن ۸۸۰۴۸۸۰۴ • دورنگار ۸۸۰۴۸۸۰۹
فروش اینترنتی در www.iketab.com
www.nowrouzehonar.com

سرشناسه : گایه کوس، رومولو، ۱۸۸۴-۱۹۶۹ م، Romulo Gallegos

عنوان و بدیدآور : دنیا باربارا/ رومولو گایه کوس؛ نازنین نوذری

مشخصات نشر : تهران: نوروز هنر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴۲۶ ص.

شابک : ۵۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۱۰۹-۲۸۸

یادداشت : فیبا

یادداشت : عنوان اصلی: Doña Barbara، ۱۹۹۷، c.

موضوع : داستان‌های ونزوئلایی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده : نوذری، نازنین، ۱۳۴۵، مترجم.

رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۵ PQ۸۵۴۹/۷۲۲۹

رده‌بندی دیویی : ۸۶۳

شماره کتابخانه ملی : ۸۵-۲۹۳۵۵ م

۱۱	یادداشت ناشر
۱۳	مقدمه‌ای بر چاپ اول ترجمه‌ی فارسی دنیا باربارا
۱۷	یادداشت مترجم
۲۱	شبهه مقدمه

بخش اول

۲۹	۱. با چه کسی هم سفریم؟
۴۳	۲. فرزند خانواده‌ی بیچرو
۵۴	۳. بلعنده‌ی مردان
۷۰	۴. تنها یک مسیر و هزار راه
۸۰	۵. خنجر فرو رفته در دیوار
۹۱	۶. خاطره آسدروبال
۹۸	۷. آشنا
۱۱۲	۸. رام کردن
۱۲۲	۹. ابوالهول سابانا
۱۲۸	۱۰. شبح 'لا بارکرنیا'
۱۴۱	۱۱. زیبای خفته
۱۴۹	۱۲. روزی حقیقت روشن می‌شود
۱۵۶	۱۳. حقوق 'مستر دنجر'

بخش دوم

- ۱۷۱ ۱. اتفاقی نامتعارف
- ۱۸۹ ۲. رام کنندگان
- ۱۹۹ ۳. ربویون‌ها
- ۲۰۸ ۴. گاوچرانی
- ۲۲۳ ۵. دگرگونی‌های دنیا باربارا
- ۲۳۳ ۶. شیخ بُرامادور
- ۲۳۸ ۷. غسل زنبورهای وحشی
- ۲۴۳ ۸. آتش و سبزه
- ۲۵۲ ۹. شب زنده‌داری‌های گاوچرانی
- ۲۶۸ ۱۰. اشتیاقی بی نام
- ۲۷۳ ۱۱. راه‌حل‌های خیالی
- ۲۸۲ ۱۲. ترانه و قصه
- ۲۹۵ ۱۳. ساحره‌ی شرور و سایه‌اش

بخش سوم

- ۳۰۵ ۱. شیخ سابانا
- ۳۱۲ ۲. گردبادهای غبارآلود
- ۳۲۳ ۳. آقای پرنالته و مصیبت‌های دیگر
- ۳۳۵ ۴. در جستجوی راه‌های مخالف بودند
- ۳۴۱ ۵. پایان عمر انسان
- ۳۴۷ ۶. کشف وصف‌ناپذیر
- ۳۵۸ ۷. نقشه‌ی اسرارآمیز
- ۳۶۲ ۸. افتخار سرخ
- ۳۶۹ ۹. سرگرمی مستر دنجر
- ۳۷۹ ۱۰. واگذاری‌ها
- ۳۸۵ ۱۱. نور در غار
- ۳۹۰ ۱۲. نقطه روی ح گذاشتن
- ۳۹۶ ۱۳. دختر رودخانه‌ها
- ۴۰۳ ۱۴. پرتو ستاره
- ۴۰۷ ۱۵. همه‌ی دشت افق، همه‌ی دشت راه

یادداشت ناشر

دنیای امروز به تخصص اهمیت می‌دهد و هر بخش آن با توجه همین امر شناخته می‌شود. نشر نوروز هنر یک بخش از فعالیت خود را به فرهنگ کشورهای اسپانیایی زبان اختصاص داده است. هدف ما معرفی نمونه‌های شاخص این فرهنگ و نویسندگان مطرح آن است. به ویژه که این کتاب‌ها مستقیماً از زبان اصلی به فارسی ترجمه می‌شود.

فرهنگ آمریکای لاتین، علاوه بر خصلت‌های جادویی آن، با فرهنگ ما ارتباط و نزدیکی خاصی دارد. علت استقبال زیاد خوانندگان ایرانی از این آثار هم چیزی جز این نزدیکی و ارتباط فرهنگی نیست.

ما از اسپانیا آغاز کردیم و بعد به سراغ آمریکای لاتین رفتیم. ابتدا مجموعه‌ای از شاخص‌ترین آثار کوتاه بزرگ‌ترین نویسندگان آن سرزمین در شش داستان از آمریکای لاتین به چاپ رسید، بعد ۱۲ داستان از نویسندگان زن آمریکای لاتین را عرضه کردیم، و بعد از آن هم به یک اثر متفاوت پرداختیم که کتاب دبستگی‌ها اثر ادواردو گاله‌آنو بود.

این بار از زاویه دیگری به فرهنگ آمریکای لاتین نگاه کرده‌ایم: همکاری مشترک با سفارت ونزوئلا به قصد معرفی شاخص‌ترین اثر این کشور به دوستداران این فرهنگ در ایران. دوستان ونزوئلایی رمان دنیا

باربارا اثر رومولو گایه‌گوس را پیشنهاد کردند. زیرا این نویسنده در ونزوئلا از والاترین جایگاه برخوردار است و دنیا باربارا مطرح‌ترین رمان این سرزمین است.

از آنجا که این اثر ویژگی‌های بومی خاصی دارد و درک فرهنگ و آداب و سنن این رمان به شناخت و تخصص خاصی نیاز داشت، از نازنین نوذری مدد گرفتیم که سال‌هاست علاوه بر تدریس ادبیات آمریکای لاتین با این فرهنگ زندگی کرده و با آن مانوس بوده است.

برای برگرداندن یک اثر نیاز به تطبیق مناسب زبان مبدا و مقصد است. برای رسیدن به زبان فارسی شایسته این اثر شاید تنها نویسنده و مترجمی توانا چون گیتا گرکانی می‌توانست از عهده‌ی ویراستاری آن برآید. بنابراین روانی و سلاست فارسی ترجمه را مدیون ایشان هستیم.

ترجمه این کتاب در ابتدا آسان به نظر می‌رسید، اما در عمل با تنوع بی‌اندازه مفاهیم و نشانه‌ها مواجه شدیم. بنابراین به خاطر حفظ امانت در انتقال مفهوم، با رایزن محترم سفارت ونزوئلا، آقای نیکلاس رودریگس، و استاد ارجمند خانم بناتریس سالاس هماهنگی‌های لازم انجام گرفت تا حاصل کار آن باشد که شایسته این اثر است.

در همین‌جا از همکاری صمیمانه و بی‌دریغ آقای سفیر آرتورو گایه‌گوس و دیگر عزیزان سفارت محترم جمهوری بولیواری ونزوئلا سپاسگزاری می‌نمایم و امید دارم چاپ این کتاب آغازی باشد بر فعالیت‌های متقابل هرچه گسترده‌تر در زمینه معرفی ادبیات غنی ونزوئلا و تبادلات فرهنگی بین دو سرزمین.

مدیرمستول موسسه فرهنگی هنری نوروز هنر

جواد ذوالفقاری

مقدمه‌ای بر چاپ اول ترجمه‌ی فارسی دنیا باربارا

سفارت جمهوری بولیواری ونزوئلا در جمهوری اسلامی ایران، با به انجام رساندن یکی از اهداف اصلی خود، به عنوان مأموریت سیاسی در خارج از کشور، خوش‌وقت است که ترجمه‌ی رمان 'دنیا باربارا' را در راه اشاعه‌ی ارزش‌های فرهنگی بین ملت ایران و ونزوئلا تقدیم می‌کند. رمانی که نویسنده‌ی آن، رومولو گایه‌گوس، از بارزترین شخصیت‌های ادبی ملت ماست.

انتخاب این اثر، به عنوان اولین اثر از مجموعه کتاب‌هایی که در اختیار خواننده‌ی ایرانی قرار خواهیم داد، اتفاقی نیست. رومولو گایه‌گوس صاحب‌نظری بزرگ از ملت ونزوئلا بود. مهارت او در نوشتن و تصویر کردن آداب و رسوم، مشکلات و آرزوهایمان چنان بود که اثر مشهورش در سطح جهانی به عنوان یک اثر کلاسیک در ادبیات ما شناخته شده است.

دنیا باربارا منطقه‌ای خاص در ونزوئلا را توصیف می‌کند؛ دشت‌ها، منطقه‌ای وسیع و با خصوصیتی که معرف مردان و زنان آزاد و جنگجویان است. گایه‌گوس در انتخاب شخصیت‌ها، توصیف خصوصیاتشان، مناظر، جزئیات بشمار گیاهان و جانوران مهارت زیادی

دارد. نویسنده برای انتقال نگرانی آدم‌های بسیاری که خواستار توسعه کشور و غلبه بر مشکلات واقعیت اجتماعی - سیاسی آن دوره است اهمیت زیادی قائل می‌شود. تمام این تلاش‌ها، به همراه سبکی که ویژگی رمانی سنتی است، با هم تلفیق می‌شوند تا از این داستان، اثری بسازند که پیوسته در حال گسترش است و باقی می‌ماند.

دنیا بار بار یکی از متون درسی در مدارس ونزوئلا است، بنابراین همه آن را می‌شناسند و به خصوص این اثر بخش وسیعی از مردم و سیاستمداران را هم در بر می‌گیرد که به عنوان مرجع به کار می‌آید.

این سفارت تلاش کرده تا بهترین گروه را برای ارائه این اثر انتخاب کند. از جناب آقای جواد ذوالفقاری و اعضای انتشارات نوروز هنر برای بهره‌گیری از ذوق و سلیقه در چاپ این کتاب تشکر می‌کنیم. خصوصاً از تلاش بارز مترجم، نازنین نوذری، که از تجربه بسیاری در زمینه متون آمریکای لاتین برخوردار است، برای ما اهمیت زیادی داشت که این اثر مستقیماً از اسپانیایی به فارسی ترجمه شود، تا محتوای عمیق زبان زیبای آن حفظ شود.

از رایزن خود، نیکولاس رودریگس، تشکر می‌کنیم که وظیفه‌ی خود را به نحو احسن به انجام رساند و در تمام طول کار ترجمه، که بسیار هم پیچیده و سخت بود، راهنمایی‌ها و توصیه‌های خویش را بی‌دریغ در اختیار مترجم قرار داد. زیرا این اثر از محیطی خاص، پر از کلمات، اصطلاحات و عبارات زبانی صحبت می‌کند که گاهی فقط یک دشت‌نشین، مثل خود او، قادر به درک آن است.

همچنین از خانم دکتر بثاتریس سالاس سیاست‌گزاریم، که در بخش فرهنگی این سفارت ایفای نقش می‌کنند و استاد زبان اسپانیایی دانشگاه آزاد اسلامی تهران هستند، او به خوبی در خصوص آن منطقه خاص که رمان مذکور در آن اتفاق می‌افتد صاحب‌نظر است، زیرا پدرش، متولد

دشت سن فرناندو د آپوره است. کمک‌های ایشان بسیار مفید بودند. همچنین از مهشید صداقت، عضو واحد ارتباطات و فرهنگ این سفارت، که ایرانی است و اسپانیایی را در سطح بسیار عالی صحبت می‌کند، و از تمام پرسنل سفارت تشکر می‌کنم.

با نهایت افتخار این اثر را، که به نحوی نشانگر نقاط مشترک بسیاری بین فرهنگ دو ملت ماست، تقدیم می‌کنیم به مردان خوب و مقتدری که خصلت شور و عشق و اصول زندگی‌شان، دل‌نگرانی برای آزادی، برای غلبه و جنگیدن علیه هر گونه مانعی بخشی از وجود آنهاست.

آرتورو آ. گایه‌گوس ر.

سفیر

تهران، دسامبر ۲۰۰۶

یادداشت مترجم

رومولو گابیه گوس فریره (۱۹۶۹-۱۸۸۴م)، رمان نویس و سیاستمدار ونزوئلایی، در کاراکاس متولد شد. او در دانشگاه در رشته‌های ادبیات، ریاضیات و حقوق تحصیل کرد، اما موفق به اتمام آن نشد. ابتدا به عنوان کارمند راه‌آهن و معلم مدارس خصوصی کار کرد، بعد معاون مدرسه عمومی و رئیس دبیرستان کاراکاس شد. پس از رها کردن تحصیلات در رشته حقوق، در سال ۱۹۰۹ همراه با کار در مجله لا آلبدرادا به خبرنگاری و ادبیات پرداخت. در ۱۹۱۳ اولین مجموعه داستانش به نام ماجراجویان چاپ شد. در همان سال اولین رمانش را، با عنوان مهاجرین، نوشت.

در زمان دیکتاتوری خوان بیثنته گومت، در سال ۱۹۳۱ به عنوان سناتور ایالت آپوره انتخاب شد. اما از حضور در کنگره سر باز زد و به عنوان اعتراض به دیکتاتوری گومت استعفا داد و کشور را ترک کرد. تا سال ۱۹۳۵ در اسپانیا اقامت کرد و در همین دوران دنیا باربارا، که در سال ۱۹۲۹ نوشته شده بود، به چاپ رسید. این کتاب از طرف منتقدان مورد استقبال خاص قرار گرفت. از آن موقع به بعد مرتب رمان نوشت و به چاپ رساند.

رومولو گایه‌گوس در سال ۱۹۳۵، پس از مرگ دیکتاتور گومث، به ونزوئلا برگشت. در سال ۱۹۳۶ از سوی دولت ژنرال لئوپت کونتره‌راس، به عنوان وزیر آموزش و پرورش انتخاب شد و به خاطر عقاید آزادیخواهانه و اخلاق‌گرایانه وزارت را نپذیرفت.

در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۴۰ نماینده کنگره ملی شد و در سال ۱۹۴۱ با انتخاب مردمی به ریاست انجمن شهر رسید. با پایه‌گذاری حزب آزادیخواه، تا سال ۱۹۴۸، به عنوان رئیس این حزب انتخاب شد. در سال ۱۹۴۷ با اکثریت آرا به عنوان رئیس‌جمهوری انتخاب شد. مقامی که باید تا سال ۱۹۵۲ حفظ می‌کرد اما در ۲۴ نوامبر ۱۹۴۸ بر اثر یک کودتای نظامی سرنگون شد.

گایه‌گوس دوباره به کوبا و مکزیک تبعید شد و سال ۱۹۵۸، بعد از آزاد شدن کشورش، به وطن بازگشت و تا چهارم آوریل ۱۹۶۹، سالروز مرگش، در ونزوئلا ماند.

او داستان، رمان و نمایشنامه نوشت و حتی فیلم هم ساخت. گایه‌گوس جایزه ملی ادبیات را برد و به عضویت آکادمی ملی زبان ونزوئلا درآمد.

او در اواخر دهه ۱۹۵۰ کاندیدای جایزه نوبل نیز شد. از سال ۱۹۶۴ در ونزوئلا جایزه جهانی رمان رومولو گایه‌گوس به بهترین اثر اهدا می‌شود و کتاب‌هایش به عنوان متون درسی در مدارس مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آثار او عبارتند از:

رمان‌ها: ماجراجویان (۱۹۱۳)، مهاجران (۱۹۱۳)، رینالدو سولار (۱۹۲۰)، دنیا باربارا (۱۹۲۹)، کانتاکلارو (۱۹۳۴)، کانایما (۱۹۳۵)، سیاهپوست بیچاره (۱۹۳۷)، بیگانه (۱۹۴۲)، روی همان زمین (۱۹۴۳)،

خرده گاه‌ها در باد (۱۹۵۲)، یک موقعیت در زندگی (۱۹۵۴) و آخرین هموطن (۱۹۵۷).

داستان‌ها: شورش و داستان‌های دیگر (۱۹۲۲) و قصه‌های ونزوئلایی.

نمایشنامه‌ها: معجزه سال (۱۹۱۱) و دنیا باربارا (۱۹۲۹).

دنیا باربارا شاهکار رومولو گایه‌گوس مطالعه روان‌شناسانه‌ی ساکنین دشت‌های ونزوئلا است. طبیعت نقش قهرمان اصلی رمان را ایفا می‌کند. دنیا باربارا یک رمان واقعیت‌گرایانه است. اهداف آن موضوعی فراتر از ادبیات دارد. شخصیت‌ها، نه به اراده خود، بلکه بر اثر شرایط محیطی دچار تغییر و تحول می‌شوند. بعضی از منتقدین معتقدند دشت به اندازه جنگل انسان را دیوانه می‌کند. قهرمان‌های این رمان شخصیت‌های نمادین دارند: سانتوس لوئاردو نماینده تمدن و پیشرفت و دنیا باربارا نماد عقب‌ماندگی و سنگدلی است. در واقع داستان بر درگیری بین تحجر و تمدن استوار است و با فنا شدن دنیا باربارا به نتیجه می‌رسد.

سانتوس لوئاردو یک دشت‌نشین پیشرفته و وکیل فارغ‌التحصیل از دانشگاه مرکزی ونزوئلا است. هدف او خیر است. اما گاهی تحت تاثیر عوامل خارجی، به صورت موقتی تصمیماتش را عوض می‌کند. دنیا باربارا بر ضد اهداف او عمل می‌کند. در واقع او نماد نیروهای بدوی، خشن و جبری است و در وجودش جریان‌های احساسی مبهم درهم می‌آمیزند. ملایمت پنهان او در برابر سانتوس لوئاردو است که نمایان می‌شود. راز درون و نحوه بودنش، به این شکل متناقض، نشان‌دهنده ویژگی‌های محیطی است که در آن زندگی می‌کند.

ماریسلا مظهر زمینه‌ای مناسب برای رسیدن به تحول است. مستر دنجر، دوست نداشتنی و عامل کارهای غیراخلاقی است. در او

نگاه تحقیرآمیزی که در بسیاری از خارجی‌ها نسبت به ونزوئلایی‌ها دارند مشخص است.

آقای پرنالته و منشی او موخیکیتا نمایانگر تراژدی سیاسی کشور و عقب‌ماندگی جامعه‌ای هستند که رنج‌هایش ناشی از رفتار کسانی است که آن را اداره می‌کنند.

خوان پریمیتو، نماد خرافات است.

ویژگی خاص این حماسه‌ی واقعی، که به منطقه‌ی خاصی مربوط می‌شود، در مقایسه با رمان اروپایی، زنده کردن اسطوره‌ی قاره آمریکا است این امر زمانی اهمیت پیدا می‌کند که باید به آنچه آمریکایی است ارزشی جدید داد.

ترجمه این کتاب بدون همکاری‌های صمیمانه آقای نیکلاس رودریگس و خانم دکتر بئاتریس سالاس ممکن نمی‌شد. چرا که متن سرشار از لغات خاص بومی دشت‌های ونزوئلا است. به عنوان نمونه اسامی متنوعی برای انواع حیوانات از جمله گاو و اسب و انواع گیاهان، باتلاق‌ها و غیره به کار برده شده که در فارسی معادل ندارند. بنابراین برای پیچیده نشدن متن از اسامی مرسوم در فارسی استفاده کردیم.

و در آخر از دوستان بسیار عزیزم سرکار خاتم گیتا گرکانی و آقای جواد ذوالفسقاری متشکرم که در روان ساختن متن و ساده کردن قسمت‌های پیچیده‌ی کار به من کمک کردند.

نازنین نوذری

شبه مقدمه^۱

شاید بسیاری از خوانندگان این کتاب خوششان نیاید به آنها بگویم شخصیت‌های این داستان در دنیای واقعی وجود داشته‌اند، چون مفید بودن رمان در این است که دریچه‌ای برای گریز از این دنیا باشد، دنیایی که افراد بشر و وقایع آن چنان تحمیلی و بی‌منطق پدید می‌آیند و شکل می‌گیرند که داستانی وجود ندارد تا نیاز نظم منطقی را برآورده کند، آنچه انسانی که کاری برای انجام دادن ندارد تجربه می‌کند، یعنی زمانی که ماشین تولید عقاید پوچ متوقف شده، اما ماشین هیولاسازی فعال است، در حالی که حتی در بدترین رمان‌ها هم اندکی هوشمندی قاعده‌مند دیده می‌شود. اما از من خواسته‌اند توضیح بدهم نوشتن این رمان کی و چگونه به فکر رسید و حالا ماجرای آن را می‌نویسم.

یکبار دیگر، در برزخ حروف هنوز شکل نگرفته، شخصیت‌هایی در جستجوی نویسنده بودند. شخصیت‌های پیراندلو او را در یک صحنه تئاتر، وقتی پرده بالا رفته بود و تماشاگری در سالن نبود، پیدا کردند.

۱. این بخش را خود نویسنده به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد چاپ اول دنیا باربارا در چاپ سال ۱۹۵۴ به آن اضافه کرد.

و از شخصی در زندگی واقعی نام برد، که نامش را تکرار نمی‌کنم. اگرچه اکنون دارم داستانش را می‌نویسم.

آقای رودریگت ماجرا را برایم تعریف کرد. داستان غم‌انگیز یک زندگی واقعی. یک دکتر حقوق که در گاوداری‌ای در املاکش ساکن شد و آن‌قدر خوب آن‌را اداره کرد که توانست آن‌را به یکی از موفق‌ترین و غنی‌ترین ملک‌های منطقه تبدیل کند؛ اما، چون در یک روز شوم به نوشیدن مشروب دلبستگی پیدا کرد - شاید در یکی از آن روزهای همیشه بارانی، از آن روزها که یک ساکن دشت 'پیپ، پوست میوه‌ی تاپارا و نئو بافته شده' را انتخاب می‌کند، تا اوقات بیکاری‌اش را با دود پیپ و جرعه‌ی عرق پر کند، آن هم عرقی که در ظرف تاپارا می‌ریزد و در رختخواب گهواره‌ای می‌نوشد -، چنان غرق در مستی شد، که دیگر مردی نبود تا به درد کاری بخورد.

یک مورد معمول به فساد کشانده شدن، شاید؛ اما من در صحنه‌ای غم‌انگیز حضور داشتم - کویر خشک تغذیه‌کننده‌ی درنده‌خویی، پناه‌دهنده‌ی توحش، تقریباً غیرانسانی کننده - و مثل این بود که انگار، یک نفر با ربودن حرف از دهان آقای رودریگت، جلوی من ظاهر شده و با صدا و زبانی الکن به من بگوید:

«این خاک نمی‌بخشد. ببینید دشت وحشی، بلعنده‌ی مردان، با من چه کرده است.»

به او خیره شدم. در نقش شخصیت غم‌انگیز بد نبود و نامش را لورنثو بارکرو گذاشتم.

اما آقای رودریگت داشت شخص دیگری را هم به من معرفی می‌کرد: «شما چیزی راجع به دنیا... شنیده‌اید؟ زنی که در اسب سواری و رام کردن حیوانات وحشی یک مرد تمام عیار بود. زنی پول‌پرست، خرافاتی، بدون هیچ ترحمی در از سر راه برداشتن هر کسی که ناراحتش کند و...»

«و بلعنده‌ی مردان، این‌طور نیست؟» این را با هیجان ناشی از یک کشف پرسیدم، چون در او زنی سمبلیک با طبیعت وحشی مناسب رمان وجود داشت. همان‌طور که به نظر می‌رسد که برعکس هم بدون این زن‌ها رمانی به وجود نمی‌آید. «پس زیبا هم بود، مثل دشت؟»

«خب...؟» آقای رودریگت، لبخندزنان حرفش را از سر گرفت، و گذاشت خودم آنچه را که طبیعی‌تر و منطقی‌تر است تصویر کنم، چون به او قبلاً گفته بودند رمان‌نویس هستم.

بیست و هفت سال از آن زمان گذشته است. هرگز فراموش نمی‌کنم این او بود که مرا به دنیا *باربارا* معرفی کرد. رمانی که داشتم می‌نوشتم را کنار گذاشتم، واضح است که هنوز هم چاپ نشده است. آن زن بزرگ مرد صفت به من مسلط شده بود، همان‌طور که کاملاً منطقی است به لورنتو بارکرو هم مسلط شده باشد. در ضمن او تمادی بود از آنچه در زمینه‌های تاریخ سیاسی داشت در کشور ونزوئلا رخ می‌داد.

آنجا بود که داستان ماری یا نیه‌بس، 'چوپان' آپوره، را شنیدم که چوب شلاق مانندی در دست راست و دو بیتی بر سر زبان از آب‌های گل‌آلود پر از تمساح‌های گوشتخوار رود آپوره، شناکان پیشاپیش گله‌ای عبور می‌کرد که باید از ساحلی به ساحل دیگر می‌رفت. او را با تمام خصوصیات و با نامش در کتابم آورده‌ام و چندین نفر برایم گفته‌اند وقتی کسی با او شوخی می‌کرد و سر به سرش می‌گذاشت، معمولاً جواب می‌داد:

«به من احترام بگذارید، رفیق. آخر من در دنیا *باربارا* وجود دارم.»

ماری یا نیه‌بس دیگر با خواندن دو بیتی از رودخانه گذر نمی‌کند، زیرا مرگ لب‌هایش را برای همیشه مهر و موم کرده، اما من در این چند خط در پاسخ لاف‌زنی او می‌گویم این بهترین تحسینی است که ممکن بود نصیب اثرم بشود. او مردی بود گستاخ، با روحیه‌ی دشت‌نشین‌ها.

در گاوداری *لا کانیلاریا* در آرائوکا، آنتونیو تورِ آلبا را هم دیدم، چوپان

علفزار سابانای مزرعه‌ی ذکر شده - که همان آنتونیو سان‌دوبال رمان من است - و او برایم از شواهد و مدارک با ارزشی گفت که هم در دنیا باربارا و هم در کاتاکلارو به کار بردم. او هم دیگر وجود ندارد، به خاطر همکاری ارزشمندش که دانشش را از زندگی زمخت و سخت دشت‌نشین‌های ونزوئلایی به من وام داد یادش را گرامی می‌دارم.

در دل دشت، فراتر از آرائوکا، پاخاروته را یافتم - لقبش این بود - همان مرد وفادار که همیشه دستش برای فشردن دستی دراز بود که به قصد محکم فشردن دستش به سویی می‌آمد، و کارملیتو، مرد بدگمان، همان کسی که باید، با سوابق ملموس، به او نشان داده می‌شد، که در سینه باید قلب سوارکاری خوب می‌داشت، آن هم حقیقتاً خوب. صراحت و شک و تردید، دو شکل متفاوت از یک نحوه‌ی دشت‌نشین بودن.

من به حرف‌های آنها گوش دادم که تعریف کردند دامپروری چه نوع کاری است، کاری از سحر تا غروب خورشید، با حمله بردن یا متوقف کردن چرای گله‌ی بزرگ گاوها، کار روزها گاوچرانی. و قصه‌ی اشباحی که، شب‌های ماه کامل، با آن نور مسحور کننده، در بوته‌زارهای انبوه ظاهر می‌شوند.

تمام آنها را - موجوداتی زنده و هنوز در رنج یا تنها نام‌هایی در محفل‌های حسرت‌ها و آرزوها زیر سقف‌های سرامای بزرگ - با علاقه شدیدی که نسبت به شخصیت‌های خوبم دارم، حفظ کردم.

خوان پریمیتو^۱ را با ربویون‌هایش، دیوانه و خوش‌قلب، در دهکده‌ای در بایس دل توی^۲ شناختم. و افرادی با سرشت و خوی متفاوت را: موخیکیتا^۳ و پرنالته^۴، بالبینو پایبا^۵ و ال بروخه آدور^۶ (جادوگر)، آنها را در

1. Juan Primito

2. Valles del Tuy

3. Mujiquita

4. Pernalete

5. Balbino Paiba

6. El Brujeador

نقاط متفاوت کشورم، در حال ساختن مظاهر غمبار ونزوئلایی یافتم. روحیه‌ام موجب شد خودم را به تصویری از غرابت‌های فردی که خصوصیات ناب را تشکیل می‌دهند محدود نکنم، بلکه باید شخصیت‌هایم را از میان موجودات واقعی انتخاب می‌کردم که دلایل یا آفریننده‌های بدبختی کشورم بودند، زیرا همیشه چیزی بیش از یک ادیب ساده در من وجود داشته است.

با این همه، نمی‌شد از یک دوره‌ی ناخوشایند کشورم تصویری در رمان من وجود نداشته باشد، سانتوس لوئاردو و ماریسلا، از خلاقیت ناب رمان‌نویس، اما با اشکال معین در تپش قلب ونزوئلایی سرچشمه گرفتند. نوشتن کاری است که به تدریج کامل می‌شود، کاری است که باید بارها و بارها، انجام داد، و امیدی که مجبور هستیم، با سرسختی خستگی‌ناپذیر نوازشش کنیم؛ وظیفه‌ی امروز برای مشاهده‌ی آرام فردا.

این نسخه به خواست صندوق فرهنگ اقتصادی برای بزرگداشت بیست و پنجمین سال دنیا باربارا به چاپ می‌رسد؛ و چون درخواست شده در مقدمه ماجرای این رمان خوش اقبال را برای خوانندگان تعریف کنم، اینکه چگونه شخصیت‌های اصلی را، یک بعدازظهر آوریل، در کنار رودی در دشت یافتم را در مقدمه آورده‌ام. اما اگر گفتم احتمالا در آن موقع صدای غرش گاو نری وحشی را شنیدم، این را هم آورده‌ام که در هوای ملایم، حواصیل‌های سفید با ظرافت پرواز می‌کردند.

رومولو گایه‌گوس